

نقد فیلم

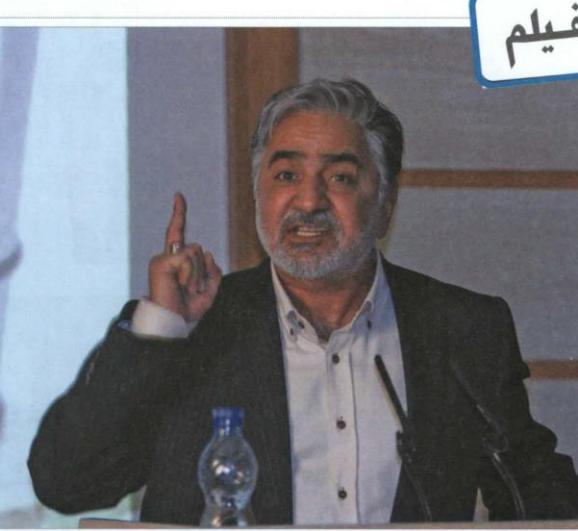
قاتل اهلی

نویسنده و کارگردان: مسعود کیمایی
مدیر فیلم: ابراهیمی؛ نوید توچیدی، محمد نجاریان، موسیقی: بهزاد عبادی، سداگار: امیر حسین قاسیانی، سداگار: ابروج شهزادی، طراح چهره‌پردازی: ایمان امیدواری، طراح صحنه و لباس: امیر حسین خادم، بازیگران: بروز پرسنیو، امیر جدیدی، بیگان آهنگ‌دانی، پریز پورحسینی، حمیدرضا افساری، حمیدرضا آذرنگ، هستی محابی، رضا رسیدی، علی‌اکبر زنگنه، و پولاد کیمایی، تهیه‌کنندگان: منصور لشکری‌قوچانی، ۱۰۳ دقیقه.

شروع نمایش: ازاوی آذر، سینماهای نمایش دهنده آزادی، جاروس، کورس، ارکه‌ایرانیان، ایران، ارگ، تماشا، زندگی، سروش، شکوفه، مکمال، جاروس، ماندان‌آملت، راگا، جوان، بیرونی، قفقازی، تبریز، کیان، سمرقند، پارس، ناهید.

حاج آقادتر جال سروش (بروز پرسنیو) کارآفرین موقی بخشنده سروش در نقش این فرد مخصوصاً خوب است. سرگردانی‌ها و خیانت‌های شرکت پیسا رو ماقبل قدرت و نتوء است. می‌گیرد حاج آقادتر (بروز پرسنیو) از شخصیت‌های سیاسی بالغه‌ای بود که پس از سقوط شاه در برای قدرت می‌اندازد. او را با نهادهای امنیتی از جمله سپاه پاسداری کنند و براش خارطه‌نگاری می‌کنند. سیاست‌ها مطلع (امیر جدیدی) و احمد کیا (حیدرضا آذرگ)، فرزند خواهانی سروش اند و سیاست‌ها مطلع از احمدزاده‌نی فرد زند سروش بلکه دل‌سته مهتاب (بیگان آهنگ‌دانی) دختر او هست اما مهتاب را پیش از این ملاقات با پسرش (بیگان کیمایی) خواسته است. پاک دارد. جلسه اشایی بمهمن با سروش خوب پیش نمی‌رود. بمهمن که کنترل‌شیوه خود را بنایه شده باشد و با هم در بند واقع‌نمایی مادر شده تباشیما، مغبون تجوہیم شد. زندگی در قاتل اهلی به دروغ و خاتمه‌ای قصه قاتل اهلی است. آن گردبند طبی و رودست خودن و سوداگری و نار و دن کننده به دور که رضا رسیدپور در نقش مصاحبه کننده به دور گردش برای درگم کردن و مظلوم‌نمایی بسته و جنایت‌الود شده. شکاف بین گرفن کلافت‌هایی که بدی ووش می‌شود شاهد این فیلم است. از منظری که من از فیلم ظاهرسازی‌های فیلمی نمی‌کنم، قاتل اهلی کاری پخته، جمع و جور، محوطه‌ای بودیم. شکل دیگری از این جامعه‌های‌ماهیگانگی پر از تعیضی است که در سطح فرهنگی هم استاد دانشگاهی به لهجه داشتمشها هر مری می‌زند. از بنی این بی‌نوابان غالب است که ادمی چون سیاست‌پیش‌بینی شود تا نگاههای سوچه شدم می‌اختیار دارم زیرا بایز زمزمه می‌کنم «وای از این قاتل اهلی، وای از این» این کام موزون و سوسایم کرد که از سر حق و طایله و شاید هم نفتن بیت‌هایی در وزن‌های کهن و آزاد و شکسته کنیم می‌بینیم که بول و زور حرف اول و آخر را به آن اضافه کنم و بختمن نقد مظفوم عمر را یکیم می‌زند و شعارها و دست‌بهی‌های مدعیان در واقع بر سر لحاف ملاست. لئته گرد، بی‌پهلوان نیست و چند جوان بی‌ریایی بر قرار معتبر هم هستند که عالم‌خانه‌ای شکنند، شاهشت پیدا کرده است. البته نمی‌خواهند که سرشان برود و نن به بی‌قاوتی بدهند. با توانه‌های گرم پرگاع حرف دل‌شان را می‌زنند و تنها نقله روشن و امیدانگیر فیلم‌اند. جوانان هرمندی که ادم را در فضای متفاوت تر به یاد نشانی‌های یام را مقادیر تصادف (بینام بهزادی) و

جهان‌بین‌نواری

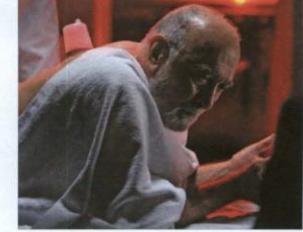
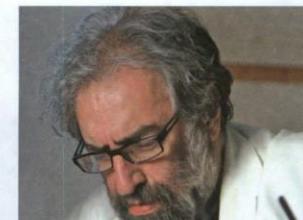


وای از این قاتل اهلی، وای از این!

همیستگی و ایستادگی شان در برابر قدرت می‌اندازند.

پولاد کیمایی در نقش زمامه‌های خیانت‌های سینمایی و سترن را در خاطر زنده می‌کند و آوار پرطینین صیقل‌نیافرته روش‌نشده‌اش، طبیعی‌ترین نماینده این نسل بی‌تاب است. بهخصوص وقتی که توانایی‌ای عصیان‌گری چون بعما گلرویی هرآش باشد و با هم در بند واقع‌نمایی مادر شده تباشیما، مغبون تجوہیم شد. زندگی در قاتل اهلی به دروغ و خاتمه‌ای قصه قاتل اهلی است. آن گردبند طبی و رودست خودن و سوداگری و نار و دن کننده به دور که رضا رسیدپور در نقش مصاحبه کننده به دور گردش برای درگم کردن و مظلوم‌نمایی بسته و جنایت‌الود شده. شکاف بین گرفن کلافت‌هایی که بدی ووش می‌شود شاهد این فیلم است. از منظری که من از فیلم ظاهرسازی‌های فیلمی نمی‌کنم، قاتل اهلی کاری پخته، جمع و جور، محوطه‌ای بودیم. شکل دیگری از این جامعه‌های‌ماهیگانگی پر از تعیضی است که در سطح فرهنگی هم استاد دانشگاهی به لهجه داشتمشها هر مری می‌زند. از بنی این بی‌نوابان غالب است که ادمی چون سیاست‌پیش‌بینی شود تا نگاههای سوچه شدم می‌اختیار دارم زیرا بایز زمزمه می‌کنم «وای از این قاتل اهلی، وای از این» این کام موزون و سوسایم کرد که از سر حق و طایله و شاید هم نفتن بیت‌هایی در وزن‌های کهن و آزاد و شکسته کنیم می‌بینیم که بول و زور حرف اول و آخر را به آن اضافه کنم و بختمن نقد مظفوم عمر را یکیم می‌زند و شعارها و دست‌بهی‌های مدعیان در واقع بر سر لحاف ملاست. لئته گرد، بی‌پهلوان نیست و چند جوان بی‌ریایی بر قرار معتبر هم هستند که عالم‌خانه‌ای شکنند، شاهشت پیدا کرده است. البته نمی‌خواهند که سرشان برود و نن به بی‌قاوتی بدهند. با توانه‌های گرم پرگاع حرف دل‌شان را می‌زنند و تنها نقله روشن و امیدانگیر فیلم‌اند. جوانان هرمندی که ادم را در فضای متفاوت تر به یاد نشانی‌های یام را مقادیر تصادف (بینام بهزادی) و

شکل دیگری از این جامعه‌های‌ماهیگانگی پر از تعیضی است که در سطح فرهنگی هم استاد دانشگاهی به لهجه داشتمشها هر مری می‌زند. از بنی این بی‌نوابان غالب است که ادمی چون سیاست‌پیش‌بینی شود تا نگاههای سوچه شدم می‌اختیار دارم زیرا بایز زمزمه می‌کنم «وای از این قاتل اهلی، وای از این» این کام موزون و سوسایم کرد که از سر حق و طایله و شاید هم نفتن بیت‌هایی در وزن‌های کهن و آزاد و شکسته کنیم می‌بینیم که بول و زور حرف اول و آخر را به آن اضافه کنم و بختمن نقد مظفوم عمر را یکیم که دیدم در دهایی شعرهای اجتماعی و انتقادی دوران مشروطه، یعنی روزگاری که جماعت بهمنیال عالم‌خانه‌ای شکنند، شاهشت پیدا کرده است. البته نمی‌خواهند که سرشان برود و نن به بی‌قاوتی بدهند. با توانه‌های گرم پرگاع حرف دل‌شان را می‌زنند و تنها نقله روشن و امیدانگیر فیلم‌اند. جوانان هرمندی که ادم را در فضای متفاوت تر به یاد نشانی‌های یام را مقادیر تصادف (بینام بهزادی) و



پیچ و تابی می‌خورد اندی نسیم
دور گردید و سروش خوش خیال
تا بینیم مرگ پردرد جلال
ان همان توبه‌هشتبست در هوا
آن نداد جبله و هم و جفا!

لامب روش رمز جعلی بودن است
وعده‌های خوش به زخمی دادن است
عشق و باور را به غارت بردن است
مال خادم را چهارل کردن است
وای از این قاتل اهلی، وای از این!

باز گویم شمهای از حال فیلم
تا بینیم چنگ قدرت‌های فیلم
آن طرف نوکی‌سگان شکرکوبیک
کارشان بله‌بین مردان نیک
نامشان بی‌سارو و خارجی است
پشت‌شان هفت‌تیرک ایرانی است
روه‌روشان مرد ته‌امانده است
که متاعش های هوی جنگی است
روح او طوفانی و غافلی است

چاکرش اما هوایی منشی است
با مرام و جان خشان و خاکی است
«قصص» ای اندی بی «آلمگل» است
یادگار لوطین باشی است
چون سیاوش در گذر از آتش است
یا کماندی که گویی آرش است
با تمام قدری داریش ولی
غافل است اما، که خود بازیچه است
وای از این قاتل اهلی، وای از این!

در جهانی که ولایت در رفته است
پایدهای صندلی‌لش لق گشته است
پی‌سارو سوداگر داروی فاسد، شده است
حاج‌سروش، حامی تولید شده است
لیک از روی نیاز یا نقصه بر مز و راز
شستن پول کشیف یا اسکله‌گیری‌مجاز
وصلهای ستر بر قاست این مرد بر سوز و گذا

آن یکی ناش مدن و این یکی نام سنتی
هر دو غرقه در طلس اقتضاد لعنی
هر دوشان از نسل نو، فرهنگ نو، غافل شدن
یا که گم گشتن و از روح زمان خارج شدند

مردگی از گوشه محفل بگفت
کو دلیل صحت این حرف مفت؟
آن چه می‌گویی کجا در شهر ماست؟
شهر امن است، مایقی پندار ماست
گفتمش یک چشمی از معنای فیلم
در همین صنعت فیلم‌سازی بین
در میان صنف فیلم غواص شده
نوجوانی تازگی وارد شده
بول ریزد از یمن و ایسرا
تاده مال حرام میو و بار

قاتل و حشی ما اهلی شده
خوش بیان و راحت و آف شده
خنجرش از توی آستین کرده دفن
خندماش با سد ریا جاری شده
وای از این قاتل اهلی، وای از این!

فیلم مسعود از آن آمد دید
تا بگیرد بقة دزد جدید
تا بساط رانت و روش برکنید
تا دهد درماندگان را این نوید
گل بروید زیر باران شدید

نکته‌ها در فیلم او باید که یافت
اندرون ذره را باید شکافت
گفته‌ها سرمه‌ست بینگ دقیق
تا بیای اصل حرف این فرق
پرده‌ها آتش زند، افشا کند
نیمه پنهان هر مرد باید
وای از این قاتل اهلی، وای از این!

کمیایی این زمان بخته شده
خط و رط کار و خوش تر شده
در بساط کار وی از لطف حق
دست بدخواهان او کوته شده
این سعید یا آن سعید ساكت شده
یا که روحی نظافت کم شده
وای از این قاتل اهلی، وای از این!

حال گویم شرح ادمهای فیلم
هر کامشن جلوه‌ای از حال ما
نوری‌بیش هم بیرون را حرف
گوییا که شمس مولانا شده
نور حق در قفر تاریکی شده

ظاهرا پاک است و اسان و شریف
گشته که فروش بین را او حرف
لیک در کارش اگر خبره شویم
نکته‌ها بینیم در این بیر عجب
چاهی است از چهل مار عارف شده

زالوان از پشت او خون می‌مکند
بی محابا بهره خود می‌برند
او و زالو هم و همیستند
صحنه‌گردان هزاران فتنه‌اند
عاقبت بینیم که او هم جانی است
اشک تمساح از و چشمچ جاری است
وای از این قاتل اهلی، وای از این!

کاسه خونی که از دست

ریخت در پای سروش وقت ورود

جلوه‌ای از شر شن‌نهان است

تا بگویند مرگ او آند چه زد

وای از این قاتل اهلی، وای از این!

لامب تابانی که در پایان فیلم

نرخ بازیگر بهویژه بانوان
سر زده از همتمن تا آسمان
شستنش در سینما آسان‌تر است
پول‌هایی کز پی رانت و ربات
لیک پنهان نماند مکر او
یا به قول سعدی شیرین سخن
یکشیه پولی نریخته بر سروش
«یا خودش دزد بوده یا پدرش»
وای از این قاتل اهلی، وای از این!

تا سروش و پیسارو در جنگ خونین هم‌اند
بهمن و مهتاب هم دل‌بسته کار هم‌اند
با دل پرمه‌ر و پرانگیزه‌شان
«سفر سنگ»ی دگر در کارشان
گرچه فرق است میان آن سفر با این سفر

آن سفر با سنگ بود، این سفر با نعمه‌ها
روزگار دیگری است با غرش گیتارها
جنگ سختی است میان دو حریف
آن یکی پست است و آن دیگر شریف
آن یکی با آتش هفت‌تیرها
این یکی با بارش آوازها
آن یکی آتش به هیکل می‌زند
این یکی آتش به دل‌ها می‌زند
آن یکی هر زنده را مرده کند
این یکی هر مرده را زنده کند
آن یکی اندر هوای پول مفت
این یکی با درد مردم گشته جفت

راه آینده اگر با نور جعلی بسته شد
باج‌گیر هر صدای خسته شد
فیلم گوید هنوز اندک امیدی مانده است
با صدای بی‌صدایان زمین
با نوای دل‌نشین بهمن و یاران او
با هزاران زخمه بی‌پرده و گویای او

آن نوای شسته‌شان در زمزم رنج و فغان
تشنگان را وعده آب فراوان دادن است
شعر یغما، آه سرخ، رؤیای روز
خواندن آواز شیرین بر مزار لادن است
عاشقان را به جهان خوش‌تری آوردن است

همزمان با مرگ خونین سروش
در میان بانگ و آواز و خروش
مرغکی در فکر من پر زد و گفت
هان ببین! پایان فیلم آغاز اوست
رفتن و ماندن دو روی سکه است
آن چه می‌ماند همین نسل نو است

قصه طولانی است، کوتاه‌کن «جهان»
داستان حال زار مردمان
لیک پیش از بستن دفتر بخوان:
وای از این قاتل اهلی، وای از این!